

ظهور قلمرو ژئواستراتژیکی اور آسیای

برگرفته از روزنامه : همشهری

واقعه اندیجان در دره فرغانه در اردیبهشت 1384، فصل جدیدی از مناسبات استراتژیکی در منطقه اوراسیا رقم زد. این واقعه که به دنبال مسائل داخلی ازبکستان در دره پرتنش به وقوع پیوست، به شدت از سوی دولت مرکزی ازبکستان سرکوب، تعداد زیادی از فعالان به قتل رسیده، برخی دستگیر و زندانی و تعدادی ناگزیر به پناه بردن به کشورهای همسایه شدند.

جامعه جهانی دو نوع رویکرد متفاوت در پیش گرفته و عکس العمل نشان داد. طبیعی بود که غرب، به ویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپا به شدت آن را محکوم و خواستار رسیدگی نهادهای بین المللی به این کشتار شدند. اگرچه، تعداد زیادی از مسلمانان در عراق و افغانستان به دست امریکایی ها و شرکای ائتلافی اشغالگر آن ها، به قتل رسیده بودند، ولی هیچ سازمانی خواستار محاکمه آن ها نشد. از سوی دیگر، کشورهای مسلمان منطقه بایستی به این برادرکشی اعتراض می کردند، ولی این کشورها کمتر به این واقعه پرداختند و آن را مسأله داخلی ازبکستان ارزیابی کردند. چین در همسایگی نزدیک منطقه و روسیه، قدرت برتر منطقه نه تنها آن را محکوم نکردند، بلکه از آقای اسلام کریم اف به جهت برخورد قاطع با تجزیه طلبان و افراط گرایان مذهبی (بزعم آن ها) حمایت کردند. این دو کشور، همان گونه که می دانیم از بنیانگذاران اصلی سازمان همکاری شانگهای (SCO) هستند. سازمانی که فلسفه وجودی آن مبارزه با دو عاملی است که گفته شد. در حقیقت پیمان شانگهای برای مقابله با سه عامل شر و پلییدی، یعنی تروریسم، افراط گرایی مذهبی و تجزیه طلبی شکل گرفته است.

حمایت روسیه و چین از ازبکستان در سرکوب مخالفان (تجزیه طلبان، افراط گرایان مذهبی) در اوایل سال 2005، سبب فعال تر شدن پیمان شانگهای شد. ازبکستان از این موقعیت استفاده کرده و از امریکا خواست تا هر چه سریعتر نسبت به تخلیه پایگاه نظامی خود در خان آباد (واقع در دره فرغانه و در نزدیکی اندیجان) اقدام نماید. به تبع حمایت های چین و روسیه از ازبکستان، طبیعی بود که ازبکستان دوباره به سوی پیمان و فعال شدن هر چه بیشتر در آن کشیده شود. بدین ترتیب ضرورت شکل گیری یک قلمرو جدید ژئواستراتژیک در منطقه اوراسیا، به شدت احساس می شد.

سئوال های زیادی در ارتباط با پیمان شانگهای مطرح می شود که بدون پاسخ به آنها، نمی توان به ضرورت و اهمیت پیمان شانگهای و گستره جغرافیایی و صحنه عملیاتی آن و در واقع قلمرو ژئواستراتژیک آن پی برد. سئوال این است که آیا در منطقه اوراسیا، تهدیدی خارجی امنیت ملی کشورها را به چالش کشیده است؟ این تهدیدها کدام است و از سوی چه قدرتی بر منطقه تحمیل می شود؟ آیا این تهدیدها ادامه روند بازی بزرگ قرن بیست و یکم است که در منطقه در حال شکل گیری است؟ آیا منطقه اوراسیا نیاز به همگرایی و همکاری استراتژیک دارد؟ الزامات و ابزارهای آن کدامند؟ آیا کشورهای منطقه توان شکل دهی یک منطقه ژئواستراتژیک در مقابله با تهدیدهای غرب و گسترش ناتو به سوی شرق را دارا هستند؟

فلسفه وجودی پیمان شانگهای پیمان شانگهای زاییده دوران پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد است. زیرا در دوره جنگ سرد، قلمرویی که اکنون سازمان همکاری شانگهای آن را در بر می گیرد جزو قلمرو ژئواستراتژی قاره ای بود

که با ساختارهای نظامی پیچیده خود، منطقه ای ممنوعه را برای ورود نیروهای بیگانه غربی تشکیل می داد. اگرچه اتحاد شوروی با قلمرو جغرافیایی 21 میلیون کیلومتر مربعی، از اقیانوس آرام در شرق تا دریای بالتیک در غرب و دریای سیاه در جنوب غربی را دربرمی گرفت که در مرکز آن هارتلند Heartlad قرار داشت، ولی ساختار ژئواستراتژیکی این قلمرو را کشورهای سوسیالیستی اردوگاه شرق احاطه می کردند که مهمترین آنها در شرق و جنوب شرقی چین، کره شمالی، ویتنام و کامبوج و جنوب آن مغولستان بود. در اروپا نیز کشورهای اروپای شرقی از جمله لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، بلغارستان، یوگسلاوی و آلبانی (تا حدودی) حایل بین اتحاد شوروی و اروپای غربی بودند. این قلمرو از سوی شمال با سد طبیعی اقیانوس منجمد شمالی محدود و محافظت می شد. جنوب آن را کوه های هیمالیا، پامیر و هندوکش و کپه داغ و در نهایت دریای خزر و کوههای قفقاز چون سد عظیمی در بر می گرفت.

قلب ژئواستراتژی قاره ای در اروپا مسکو و پیرامون و در آسیا، هارتلند ابداعی مکیندر بود که قلمروهای غیرقابل نفوذی را تشکیل می دادند. بنابر این برای محافظت از قلب در برابر قدرت برتر ژئواستراتژی دریایی، به دور پیرامون هر یک از قلب ها، حلقه هایی از قلمروهای جغرافیایی کشیده شده بود که حلقه اول جمهوریهای داخل در ترکیب فدراسیون روسیه بودند مانند تاتارستان، اودمورتستان و با شقیردستان در منطقه ولگا در شمال دریای خزر، جمهوری های قفقاز شمالی مانند داغستان، چچن اینگوش، اوستیای شمالی، کاباردا بالکار، قره چای چرکس و آدیگه، و بوریاتیا در منطقه آسیای مرکزی و دیگر سرزمین ها و مناطق خودمختار. در حلقه دوم جمهوری های متحده آسیایی (5) جمهوری آسیای مرکزی و سه جمهوری قفقاز) و اروپایی (جمهوریهای بالتیک، بلاروس، مولداوی، اوکراین) قرار داشتند. حلقه سوم شامل جمهوری های سوسیالیستی اردوگاه شرق در آسیا و اروپای شرقی

بود. اگرچه در امریکای جنوبی و آفریقا نیز هر يك از دو ابرقدرت دارای کشورهای متحد و پایگاه های نظامی بودند. اما هیچگاه دو اردوگاه به رویارویی متقابل دست نزدند و به استراتژی بازدارندگی ادامه دادند. استراتژی غرب برای رویارویی اردوگاه شرق، محاصره یا در برگیری Cotaimet بود که از دوسوی شرق (ژاپن، فیلیپین، تایلند و ...) و غرب (کشورهای عضو ناتو در اروپای شمالی شامل اسکاندیناوی، و مهمتر از همه جزایر بریتانیا، آن را دربرمی گرفت و از جنوب نیز منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، عرصه عملیاتی ایالات متحده بود. بنابر این درگیری آن ها در پیرامون یکدیگر رخ می داد و آزمایشگاه هایی برای آزمایش سلاحهای تولیدی خود در کشورهای جهان سوم آماده کرده و با ایجاد جنگ های منطقه ای، زرادخانه های خود را بازسازی و انبارهای تسلیحات از رده خارج را با فروش اسلحه و اسلحه های جدید خود را با آزمایش در جنگ های منطقه ای به طرفین درگیر ارائه می دادند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، امریکا از داشتن دشمن فرضی قوی محروم و روسیه شوروی با از دست دادن متحدان قبلی خود در اردوگاه شرق به انزوا کشیده شده و ساختار ژئواستراتژیکی جهان دگرگون شد.

با انحلال شوروی، پیمان ورشو نیز نتوانست به حیات خود ادامه دهد و از فعالیت بازماند و در نهایت با بحران هویت و موجودیت روبرو شد و ناگزیر تن به انحلال داد. اعضای پیمان ورشو نیز هر يك در سایه تبلیغات غرب، در پیوستن به ساختار های غربی از یکدیگر گوی سبقت گرفتند و پیمان ناتو با تغییر وضعیت و مأموریت های خود، هم وظایف و هم قلمرو خود را به سوی شرق معطوف داشت.

پس از فروپاشی شوروی، حلقه سوم مورد نظر (شامل کشورهای هم پیمان شوروی در اروپای شرقی) فرو ریخت. یوگسلاوی در بالکان به تجزیه کشیده شد. چکسلواکی به دو جمهوری چک و اسلواکی تبدیل شد. دیگر جمهوری های اروپای شرقی شامل لهستان که با جنبش همبستگی حتی پیش از فروپاشی، به سوی غرب رفته بود. آلمان شرقی نیز در دوره گورباچف به آلمان غربی پیوسته بود (1989). در اوایل دهه 90 کشورهای بالتیک از شوروی جدا شدند و دیگر جمهوری های متحده کشورهای جامعه مستقل مشترک المنافع را تأسیس کردند که آن هم تا اواخر دهه 90 قدرت و همبستگی خود را از دست داده بود که در نتیجه حکومت یلتسین و وزیر خارجه اش کوزیرف به وقوع پیوسته بود. حلقه دوم نیز با تحولات غرب گرایی و پیوستن به ساختارهای یورو - آتلانتیکی روبرو شده و از محور روسیه خارج می شوند. انقلابهای رنگین نیز آفت جدیدی بود که بعد از 11 سپتامبر به حلقه دوم رسیده و روسیه را از دسترسی آزاد به پیرامون بازداشته است. بنابر این روسیه از سوی جنوب غربی (اوکراین) و جنوب (گرجستان و آذربایجان) به انزوا کشیده شده و از صحنه قفقاز حذف شده است. اکنون روسیه در داخل فدراسیون در حلقه اول با مشکلات تجزیه طلبی (چچن) روبرو شده است.

در 26 آوریل 1996 به حدود پنج سال پس از فروپاشی شوروی، رؤسای جمهوری چین و سه کشور آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان) و فدراسیون روسیه که با چین مرز مشترک دارند، در اجلاس تحت عنوان گروه 5 در شانگهای چین گردهم آمده قرار داد تقویت اعتماد متقابل نظامی در مرزهای پنج کشور را امضاء کردند. به موجب این قرارداد کشورهای یاد شده موافقت کردند که از حمله و یا درگیری در مناطق مرزی خودداری کرده، از برگزاری رزمایش های نظامی که تهدیدی علیه یکدیگر باشند، دوری جویند، حجم و گستردگی و تعداد دروس آموزش نظامی را کاهش دهند، یکدیگر را در عملیات نظامی که قصد دارند تا عمق یکصد کیلومتری مرزهای مشترک

به انجام رسانند، قبلاً آگاه سازند، از مقامات نظامی همسایگان برای نظارت بر مانورهای خود دعوت به عمل آورند و بیش از انجام هرگونه عملیات نظامی مخاطره آمیز، همسایگان را مطلع سازند و بالأخره مناسبات دوستانه و همکاری بین نیروهای نظامی مستقر در دوسوی مرزها را تقویت نمایند.

با گذشت زمان، کشورهای عضو این گروه، با مسائل و مشکلات ناشی از خلاء قدرت در عرصه هارتلند و پیرامون آن مواجه شدند. به هم خوردن نظم کهنه و نبود نظامی نوین و جایگزین برای ساماندهی امور امنیتی، استراتژیکی و نظامی، به پدید آمدن جنبش های افراطی در عرصه های منزوی و دورافتاده آسیای مرکزی و غرب چین منجر شد که ناشی از خلاء قدرت مسلط در منطقه بود، منطقه ای که هم برای روسیه و هم برای چین، منطقه ای پیرامونی و بسیار دور از مراکز قدرت بود. ظهور اسلام افراطی و گروه های مافیایی قاچاق مواد مخدر، اسلحه و باندهای تبهکار و ظهور طالبانیسم، منطقه را به ناامنی کشاند. در دوره جنگهای داخلی تاجیکستان نیز گروههای مسلح غیرقانونی در منطقه پخش شده بودند که در مناطق کوهستانی و صعب العبور آسیای مرکزی، غرب چین و جنوب روسیه گسترش یافته بودند. بدین ترتیب با وجود گرایش های متفاوت این کشورها در تعریف امنیت ملی و منافع ملی در زمینه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - نظامی، تهدیدی مشترک آنان را به چالش کشیده بود. در وهله اول در همه این کشورها، اقلیت های قومی قابل توجهی در رویارویی با گروههای قومی اکثریت فرودست یا فرادست قرار گرفته اند. هر کدام از این کشورها از عدم توسعه متوازن مناطق رنج می برند و دارای پتانسیلهای بالقوه تجزیه طلبی هستند. بنابر این ضرورت همکاری مشترک در زمینه های مشترک یاد شده، آنان را به یکدیگر نزدیکتر کرد.

در این دوره، ایالات متحده آمریکا و غرب با استفاده از خلاء قدرت ناشی از فروپاشی و نابسامانی کشورهای آسیای مرکزی در تأمین امنیت خود، به بهانه سرمایه گذاری اقتصادی و کمک به توسعه اقتصادی و دمکراسی، آرام آرام در منطقه حضور یافت. اما این حضور تا سال 2000 چندان جدی و قوی نبود.

افزایش حجم سرمایه گذاریهای شرکتهای نفتی غربی و به ویژه امریکایی در منطقه آسیای مرکزی و حوزه خزر، سبب نگرانی امریکا در تأمین امنیت ساختارهای نفتی و گازی شد. از طرفی واقعه 11 سپتامبر 2001 فرصت مناسبی به ایالات متحده داد تا به بهانه مبارزه با تروریسم بین الملل، ضرورت جهانی سرکوب رژیم طالبان در افغانستان، در منطقه آسیای مرکزی حضور یافته و پایگاه های نظامی خود را در ازبکستان (خان آباد) و قرقیزستان (ماناس) برقرار سازد.

به این ترتیب ازبکستان و قرقیزستان، با وجود عضویت در جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) و ساختارهای امنیتی و اقتصادی وابسته به آن (از جمله پیمان امنیت دسته جمعی، جامعه اقتصادی اوراسیا و ...) به نحوی از مدار روسیه خارج و به ساختارهای یورو آتلانتیکی نزدیک شده بودند.

با تغییر نام و ساختار گروه 5 به سازمان همکاری شانگهای (SCO) و پذیرش ازبکستان (با تأیید و تأکید بسیار روسیه) اهداف آن نیز تغییر کرد. این اهداف عبارت بودند از:

(۱) تقویت همکاری با محورهای امور سیاسی اقتصادی، تجاری و نظامی

۲) ضدیت با فعالیتهای غیرقانونی، مبارزه مشترک بر ضد جدایی طلبی، ترورسیم بین المللی و مهاجرت های غیرقانونی

۳) احترام به اصل حاکمیت مشتمل بر دفاع از اصل مالکیت بر اساس منشور ملل متحد، حمایت از چین واحد و حمایت از دیدگاه روسیه در چین

۴) احترام به قرارداد موشک ضد بالستیک

۵) امنیت منطقه ای

سازمان شانگهای رسماً در 15 اکتبر 2001، یعنی یک ماه پس از واقعه 11 سپتامبر اعلام موجودیت کرد.

واقعه 11 سپتامبر سبب حضور فعال تر امریکا در منطقه شده و به دنبال آن نظم و ساختار امنیتی منطقه را دگرگون و موازنه قوا را به ضرر روسیه برهم زد. پس از آن واقعه اندیجان، سبب تغییر موضع سازمان شانگهای و اعلام ضرورت خروج سریع نیروهای امریکایی از پایگاه خان آباد شد. اگرچه به دنبال آن با سقوط عسگرآقایف، دولت قرقیزستان نیز خواستار خروج نیروهای امریکایی از پایگاه ماناس شد، اما بعدها آقای باقی یف آن را تکذیب و اظهار داشت که نیروهای امریکایی در صورت تمایل کماکان می توانند از پایگاه ماناس بهره گیرند. لازم به یادآوری است که در پایگاه ماناس علاوه بر جنگنده های نظامی امریکایی، تعداد زیادی هواپیماهای ترابری و هواپیماهای تانکر سوخت نیز فعالیت دارند.

حضور امریکا در منطقه

امریکا برای حضور در منطقه اوراسیا دو هدف اصلی را دنبال می‌کند. این اهداف عبارتند از اهداف نظامی استراتژیک و اهداف اقتصادی. هر دو این اهداف به نحوی با یکدیگر گره خورده اند که نمی‌توان یکی را بر دیگری مقدم دانست. زیرا در صورت نبود منافع اقتصادی، حضور نظامی استراتژیک، ضرورت نداشت و در صورت نبود اهداف نظامی استراتژیک، حضور اقتصادی امکان پذیر نبود. علی‌الاصول حضور امریکا در منطقه محصور در خشکی اوراسیای مرکزی، بسیار دشوار بود و به همین سبب ورود به عرصه حیاتی روسیه و چین برای امریکا بسیار مغتنم بود که همان طور که گفته شد، واقعه 11 سپتامبر برای این منظور فرصت بسیار ایده آلی برای امریکا بود.

بنا به نظریه برژینسکی، اهداف امریکا در منطقه اوراسیا به شرح زیر جمع بندی می‌شود:

(۱) هدف کوتاه مدت یا 5 ساله: عبارت است از تثبیت و پایدار کردن تکرگرایی ژئوپلیتیکی رایج در نقشه اوراسیا

این استراتژی مزیت ارائه یک مانور سیاسی و فریب دیپلماتیک را در جهت پیشگیری از پیدایش ائتلافی خصومت آمیز که بتواند پیشتازی امریکا را به مبارزه بطلبد، به همراه خواهد داشت.

۲) هدف میان مدت یا 20 ساله: بر اساس این هدف، بایستی سیاست امریکا در جهت پیدایش شرکای سازگار استراتژیک هدایت شود تا رهبری امریکا را برای تأمین امنیت دلخواه از طریق همکاری در دوسوی اوراسیا را شکل دهد.

۳) هدف درازمدت: بر اساس این هدف، باید هسته جهانی مسئولیت امریکا در اشتراك سیاسی نهفته باشد. به طوری که هیچ دولتی احتمالاً توان رقابت با امریکا در هر چهار بعد نظامی، اقتصادی، فن آوری و فرهنگی را که تشکیل دهنده نفوذ سیاسی هستند، نداشته باشد. تنها جایگزین رهبری امریکا اغتشاشات بین المللی خواهد بود.

بطوری که دیده می شود، بر اساس اهداف کوتاه مدت امریکا توانسته است روسیه و جمهوریهای آسیای مرکزی را فریب دیپلماتیک داده و در جهت پیشگیری از پیدایش یک ائتلاف خصومت آمیز علیه خود، در آنجا حضور نظامی داشته باشد. وحشت امریکا از شکل گیری یک اتحاد استراتژیک اوراسیایی در قلب آسیا و هارتلند از ترکیب روسیه، چین و هند و ایران است. به همین سبب حرکتهای امریکا بعد از 11 سپتامبر در منطقه در این راستا ارزیابی می شود و به موازات آن تشکیل سازمان همکاری شانگهای و فعال شدن آن، شوک بزرگی در اندیشه جهان گرایی امریکا به شمار می رود.

ظهور انقلاب های رنگین و هم پیمانی کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی با امریکا در راستای اهداف میان مدت امریکا ارزیابی می شود که امریکا به دنبال یافتن شرکای استراتژیک در منطقه است. گرجستان و آذربایجان در قفقاز برای دور کردن ایران و روسیه از یکدیگر و حذف روسیه از قفقاز، قزاقستان و قرقیزستان و ازبکستان و تاجیکستان در آسیای مرکزی برای جلوگیری از نزدیکی روسیه با چین و هند، برای این منظور در نظر گرفته شده بودند که با ناکامی انقلاب رنگین قرقیزستان و آذربایجان و

نیز عدم موفقیت نیروهای افراطی ازبک در اندیجان (که به زعم چین، روسیه و ازبکستان از سوی کشورهای خارجی و نیروهای افراطی طالبانیسم در افغانستان حمایت و پشتیبانی می شدند) برای این منظور در نظر گرفته شده بودند. امریکا توانست تا حدودی در قفقاز با موفقیت عمل کند و با بروز انقلاب گل سرخ در گرجستان و آماده سازی جامعه آذربایجان برای بروز انقلاب رنگین دیگری در این جمهوری در دوره انتخاب پارلمانی، موافقت ضمنی دولت آذربایجان را برای گردن نهادن به حضور در ائتلاف امریکا در مبارزه با تروریسم بین الملل و مسائل پشت پرده دیگر، حضور خود در قفقاز را پایدار سازد. امریکا توانست روسیه را از قفقاز حذف کند (به استثنای ارمنستان که پیوستگی جغرافیایی با روسیه ندارد). هم چنین در آسیای مرکزی با فراهم آوردن حضور مجدد نظریات در ریاست جمهوری قزاقستان و در قرقیزستان با برکناری آقایف در این زمینه موفق شد، اما واقعه اندیجان نه تنها به ضرر ازبکستان تمام نشد، بلکه به ضرر امریکا و به نفع تقویت پیمان شانگهای انجامید و هر سه کشور ازبکستان، روسیه و چین از آن بهره فراوان بردند. به همین سبب غرب، به ویژه اتحادیه اروپا با ابراز ناخرسندی از این واقعه خواستار محاکمه، تنبیه و تحریم دولت ازبکستان شد.

در زمینه هدف سوم باید اذعان داشت که با وجود هژمونی جهانی امریکا، روسیه هنوز به عنوان یک عامل بالقوه تهدید برای غرب به شمار می رود و محاصره روسیه در پیرامون و جلوگیری از گسترش نفوذ این کشور در منطقه از اهداف استراتژیک امریکاست. در دوره جنگ سرد دربرگیری شامل اتحاد شوروی و اقمار آن بود و در دوره بعد از 11 سپتامبر، دربرگیری به فدراسیون روسیه منتهی شده است. روسیه از آن جهت برای غرب تهدید شمرده می شود که دارای عوامل متعدد قدرت است که در صورت مدیریت بهینه می تواند به هژمونی امریکا و ساختار تک قطبی جهان خاتمه دهد. این ویژگیها عبارتند از:

(۱) داراي توان هسته اي قدرتمندي است که مي تواند با زرادخانه سلاحهاي اتمي خود تهديدي بالقوه و بالفعل براي امريکا باشد.

(۲) جزو 5 کشور بزرگ توليدکننده تسليحات جهان است و صنايع موشکي و دفاعي پيشرفته اي دارد.

(۳) داراي صنايع هوا-فضايي بسيار توانمند و پيشرفته است. جنگنده و هلي کوپتر و هواپيماهاي ترابري سنگيني توليد مي کند.

(۴) ذخاير هيدروکربني عظيمي دارد که توانايي بازي در عرصه جهاني انرژي اين کشور را بيشتري کرده است (نمونه گاز مصري اوکراين و اروپا)

(۵) داراي سرزمين غني و ثروتمند و سرشار از منابع مهم طبيعي و معدني و استراتژيك است (فلزات کمياب، الماس، طلا، اورانيوم و ...)

از طرفي چين نيز به عنوان قدرت برتر اقتصادي، از نظر رقابت اقتصادي در تسخير بازارها مي تواند رقيب بالقوه اي براي امريکا و اتحاديه اروپا باشد. چين در حال رشد و رسیده به سطح رده بندي چند کشور پر قدرت جهان است.

بنا به دلايل برشمرده شده، اين روند با هدف سوم از اهداف امريکا در اوراسيا مغايرت دارد و آن را به چالش کشيده است. به همين سبب ايالات متحده در دوره رخوت و سستي پديد آمده در سالهاي آغازين دهه 90 در روسيه در دوره رياست جمهوري بوريس يلتسين و

وزارت خارجه آندره کوزیرف غربگرا توانست در عرصه اوراسیا به ویژه آسیای مرکزی و منطقه دریای خزر و قفقاز، بدون ایجاد هیاهو، ایران و روسیه را کنار زده و استخراج نفت و گاز و صدور آن به بازارهای جهانی را به دست آورد. اهداف امریکا برای حضور در منطقه از بعد اقتصادی بسیار حائز اهمیت است. منطقه دارای ذخایر غنی نفت و گاز و فلزات کمیاب است. بر اساس تحلیل های ژئوپلیتیکی، قدرتی که بتواند ذخایر انرژی جهان و استخراج و صدور آن را در تسلط خود داشته باشد، بر جهان مسلط خواهد شد. برای روشن شدن اهمیت موضوع انرژی در مناسبات جهانی، آگاهی از گزارش سال 2005 آژانس بین المللی انرژی بسیار حائز اهمیت است.

گزارش سال 5002 آژانس بین المللی انرژی

(۱) رشد و توسعه اقتصادی و رشد جمعیت جهان در 30 سال آینده عامل اصلی رشد تقاضا برای انرژی خواهد بود.

(۲) تقاضای جهانی انرژی ظرف 30 سال آینده دوسوم افزایش خواهد یافت.

(۳) سوخت های فسیلی هم چنان مهم ترین منابع تأمین انرژی جهان خواهد بود.

۴) تجارت بین المللی انرژی به میزان چشمگیری در 30 سال آینده افزایش خواهد یافت.

۵) تقاضای جهانی برای گاز طبیعی سریعتر از سایر سوخت های فسیلی رشد خواهد کرد.

۶) امروزه امنیت عرضه انرژی در صدر اولویت ها و نگرانی های سیاستگذاران انرژی قرار گرفته است.

۷) دولت های واردکننده انرژی باید توجه خاصی به حفظ امنیت خطوط لوله و مسیرهای دریایی (نفت کش ها) داشته باشند و مجدانه در متنوع ساختن ترکیبات سوخت های مصرفی خود و منشاء جغرافیایی سوخت ها بکوشند.

از طرفی دیگر، آژانس بین المللی انرژی ایالات متحده گزارش کرده است که آمریکا با $5/4$ درصد جمعیت جهان، 26 درصد نفت جهان را مصرف می کند. ایالات متحده حدود 55 درصد نفت مورد نیاز روزانه خود را از محل واردات تأمین می کند که حدود 11 تا 12 میلیون بشکه در روز را شامل می شود. ایالات متحده روزانه بین 8 تا 9 میلیون بشکه نفت از منابع خود تولید می کند. بنابر این مصرف روزانه نفت خام آمریکا 20 میلیون بشکه در روز است. ایالات متحده نیمی از نفت وارداتی خود را از نیمکره غربی و 30 درصد آن را از منطقه خلیج فارس تأمین می کند.

آسیب پذیری امریکا در برابر واردات روزانه حدود 50 درصد از نفت مصرفی خود از جهان، در تدوین سیاست خارجی، استراتژی نظامی و اقتصادی آن نقش بسیار اساسی دارد. نفت آسیای مرکزی و دریای خزر به عنوان گزینه ای برای تنوع بخشی به منابع وارداتی نفت و جایگزینی آن در برابر آسیب پذیری جریان نفت از تنگه هرمز نقش حیاتی دارد.

و اما ارتباط نفت منطقه دریای خزر و پیمان شانگهای را می توان در شکل گیری خط لوله باکو جیحان از سوی امریکا بررسی کرد.

برای صدور نفت حوزه خزر به بازارهای جهانی گزینه های چندی مطرح شده بود که عبارت بودند از:

(۱) خط لوله شمال، از طریق روسیه: چون هدف امریکا حذف روسیه از منطقه و ایجاد حایل بین روسیه و جنوب برای جلوگیری از اتحاد بین این کشور و کشورهای پیرامون است، بنابر این از این معادله حذف شد.

(۲) جنوب، از طریق ایران: ایران به عنوان کشوری مخالف با سیاستهای امریکا نمی توانست وارد این بازی شود زیرا احتمال تحمیل اراده سیاسی بر خطوط لوله نفت را به دست می آورد.

۳) شرق، از طریق آسیای مرکزی به چین: چین به عنوان اقتصاد در حال رشد، نیازمند انرژی است. به زعم امریکا، در صورت صدور نفت حوزه خزر و آسیای مرکزی به چین و استقلال این کشور از نظر تأمین انرژی بدون وابستگی به تجارت دریایی، کنترل امریکا بر صدور جریان نفت جهانی را بر هم می‌زد و امریکا را از این ابزار مهم محروم می‌کند و در نهایت به توسعه و گسترش محدوده پیمان شانگهای منجر می‌شود. اگرچه اخیراً خط لوله انتقال نفت قزاقستان به چین با ظرفیت 210 هزار بشکه در روز، در تاریخ 5 دسامبر 2005 افتتاح شده است.

۴) گزینه غربی، از طریق ترکیه: این همان گزینه ای است که غرب از یک دهه پیش تاکنون بر روی آن کار کرده و با وجود مخالفت های زیاد کشورهای منطقه، سرمایه گذاری 4 میلیاردی کرده و سرانجام در اواخر سال 2005 به بهره برداری رسانده است. به این ترتیب در فرضیه دستیابی ایران از هر دو سو به بیضی انرژی (حوزه خزر و خلیج فارس) منتفی و به نفع امریکا تغییر وضعیت داده است.

بنابر آن چه گذشت، سئوالی که در پیش رو قرار می‌گیرد این است که آیا نفت حوزه خزر و اقتصاد رو به رشد چین، می‌تواند نقش اساسی در توسعه پیمان شانگهای داشته باشد؟

چین با بیش از یک میلیارد و دویست میلیون جمعیت، در سال 2004 در رده دوم جهان (بعد از امریکا) از نظر تولید ناخالص داخلی (GDP) قرار گرفته است (برآورد CIA Factbook) و از ژاپن و کشورهای اروپای غربی پیشی گرفته است. هندوستان نیز بعد

از چین و ژاپن، رتبه بعدی را داراست. چین برای تأمین نیاز اقتصاد رو به رشد خود به 5 میلیون بشکه نفت در روز نیاز دارد که فقط 3 میلیون بشکه از آن را خود تولید و ناگزیر به واردات 2 میلیون بشکه در روز است. بنابر این در میان 20 کشور نخست مصرف کننده جهان، در ردیف سوم قرار دارد. از طرفی از نظر ذخایر نفت در میان 20 کشور نخست دارای ذخایر قابل توجه در جهان در رده یازدهم قرار دارد و دارای 24 میلیارد بشکه ذخایر نفتی است.

در مقابل، روسیه تولیدکننده ردیف سوم (روزانه 7 میلیون بشکه) و هفتمین کشور دارای ذخایر نفت و اولین کشور جهان از نظر ذخایر گاز طبیعی است که به تنهایی یک سوم ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد. قزاقستان در آسیای مرکزی در ردیف 18 از 20 کشور دارای ذخایر عظیم نفت جهان قرار دارد و ترکمنستان نیز ذخایر گاز عظیمی دارد که با وجود بی طرفی، می تواند در شکل گیری آینده سازمان شانگهای به ایفای نقش پردازد.

وابستگی نظامی استراتژیک کشورهای عضو پیمان شانگهای

همان طور که گفته شد، روسیه جزو پنج کشور نخست تولیدکننده و فروشنده اسلحه در جهان است. ساختار تجهیزات نظامی چین به شدت به صنایع نظامی روسیه وابسته است. کشورهای آسیای مرکزی نیز

کلیه تجهیزات و تسلیحات نظامی آنان روسی است. هند، مغولستان و ایران از کشورهای ناظر نیز به نحو گسترده ای به تجهیزات و تسلیحات روسی متکی هستند. بنابر این در محدوده پیمان شانگهای در صورت ایجاد اتحاد استراتژیک یک نوع وحدت تکنولوژیک در کنار وحدت جغرافیایی و منطقه ای وجود خواهد داشت که از جنبه های مثبت آن ارزیابی می شود. چین سالانه 5/67 میلیارد دلار هزینه نظامی دارد.

برگزاری رزمایش نظامی روسیه با چین در ماه اوت 2005 در سطح گسترده در شبه جزیره شاندونگ چین و مذاکرات دفاعی نظامی دو کشور در سطح گسترده، نشان دهنده نزدیکی نظامی استراتژیک دو کشور مهم شانگهای است. این دو کشور عضو شانگهای برای نخستین بار این مانور را برگزار کردند.

در اواخر بهار 2003 نیز چین با کشورهای مشترک المنافع، کشورهای عضو سازمان امنیت جمعی و شانگهای در قرقیزستان و قزاقستان مانور نظامی برگزار کرد. در سال 2005 روسیه با هندوستان مانور نظامی در غرب هندوستان برگزار کرد که بسیار موفقیت آمیز گزارش شده است. هند در سال 2005 حدود 400 میلیون دلار سیستم موشکی از روسیه خریداری کرد. علاوه بر آن ایران نیز سیستم دفاعی موشکی از روسیه وارد کرده است.

دیدار سران کشورهای هند، چین و روسیه از یکدیگر، بار دیگر این سؤال را مطرح می کند که آیا اتحاد استراتژیک این سه کشور علیه سلطه جویی امریکا امکان پذیر است؟ روند امور نشان می دهد که کشورهای عضو پیمان شانگهای، با پذیرش ایران، هندوستان، پاکستان و مغولستان به عنوان کشورهای ناظر خواستار گسترش قلمرو ژئواستراتژیکی پیمان در قلمرو اوراسیا هستند که می تواند جایگزین قلمرو

ژئواستراتژیکی قاره ای دوران جنگ سرد باشد. با این تفاوت که به جای قلمرو تک هسته ای (مسکو)، چندهسته ای (پکن، دهلی نو، مسکو، تهران) باشد.

نتیجه گیری

بنابر آن چه گذشت، کشورهای عضو پیمان شانگهای و کشورهای ناظر، دارای روابط دوجانبه و چندجانبه اقتصادی تجاری و نظامی استراتژیک بسیار حسنه و در حال گسترش با یکدیگر هستند. ایران با روسیه، چین و هند، سه قدرت بزرگ منطقه ای دارای روابط گسترده و تاریخی است. علاوه بر آن، ایران با دیگر اعضای اصلی (جمهوریهای آسیای مرکزی) روابط گسترده و همه جانبه دارد. اگرچه روابط ایران با ازبکستان چندان گرم نبود، ولی در دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، روابط گرم تر شد و با دیدارهای سران دو کشور از یکدیگر، روابط گسترده تر شد.

چین و روسیه جزو 5 عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل از اهمیت خاصی در محیط بین المللی برخوردارند. روسیه عضو گروه 8 و یکی از اعضای مهم آژانس بین المللی انرژی اتمی است. هر دو کشور جزو قدرت های بزرگ اتمی جهان هستند. هند نیز در حال ظهور به عنوان یک قدرت اتمی است که در آینده ای نه چندان دور جزو کشورهای جدید عضو شورای امنیت سازمان ملل خواهد شد. این سه کشور به تنهایی بیش از دوسوم جمعیت جهان را دارا هستند و قلمرو پیوسته ای به مساحت حدود 30 میلیون کیلومتر مربع را تشکیل می دهند که با احتساب مساحت آسیای مرکزی و ایران به حدود بیش از 35 میلیون کیلومترمربع افزایش خواهد یافت.

برخلاف دیگر نقاط اتحاد شوروی سابق، در آسیای مرکزی بین کشورهای مناقشات زیادی (به جز موارد تقسیم آب رودهای مشترک) تاکنون بروز نکرده است. بنابر این منطقه آسیای مرکزی به عنوان پیونددهنده قلمرو ژئواستراتژیک مورد نظر، نقش مهمی ایفا می‌کند که علاوه بر دارا بودن معادن عناصر گران بها و کمیاب، انرژی عظیمی در آن نهفته است که می‌تواند نیازهای صنعتی و کشاورزی منطقه را تأمین کند. چین و هند، دو قطب صنعتی در حال رشد و دو قطب بسیار مهم جمعیتی جهان نیازمند انرژی هیدروکربنی هستند که می‌تواند از سوی کشورهای آسیای مرکزی، ایران و روسیه تأمین گردد و به همگرایی بیشتر منطقه کمک کند.

بنابر این تنش قابل ملاحظه‌ای در بین کشورهای پیمان شانگهای وجود ندارد. اختلافات ارضی لاینحلی وجود ندارد و اختلافات مرزی چین نیز با کشورهای منطقه، به ویژه اعضای اصلی از جمله روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان حل شده است که این خود از عوامل اصلی شکل‌گیری پیمان شانگهای بوده است. لذا از نظر امکان شکل‌گیری یک قلمرو ژئواستراتژیکی می‌توان خوش بینانه بدان نگریست. ولی از نظر اقتصادی نمی‌توانند مکمل یکدیگر باشند و به ویژه در زمینه تکنولوژیهای پیشرفته و علوم، نیازمند مبادله با جهان غرب خواهند بود. مشکلی که در مورد اقتصادهای منطقه وجود دارد، وابستگی به جهان غرب است. برای نمونه چین به عنوان قدرت برتر اقتصادی جهان در کنار امریکا، سالانه حدود 180 میلیارد دلار با امریکا مبادله تجاری دارد که این موضوع می‌تواند به چالشی برای آینده پیمان مطرح شود. این مورد می‌تواند مانعی جدی برای شکل‌گیری اتحاد نظامی استراتژیک اوراسیای با مشارکت چین علیه سلطه جهانی امریکا باشد ولی در صورتی که چین از دسترسی به منابع انرژی و جریان طبیعی آن به اقتصاد خود از طرف غرب با تهدید روبرو شود، بی‌شک می‌تواند تأثیر بسیاری بر روند شکل‌گیری پیمان داشته باشد.

دیدار رؤسای جمهور روسیه و چین و نیز نخست وزیر هند از کشورهای یکدیگر و مطرح شدن جدی تصمیم گیری در مورد یک اتحاد استراتژیک و ایجاد یک قطب جدید قدرت جهانی برای جلوگیری از تک قطبی شدن جهان و سلطه جهانی امریکا، نشان دهنده اهمیت پیمان شانگهای است.